

فقه‌های نیشابور و رؤساء ایشان فردا اینجا جمع باشند تا عهد امیرالمؤمنین بر ایشان عرضه کنم... حاجب فرمان داد تا منادی کردند. بامداد همه بزرگان نیشابور جمع شدند و به درگاه آمدند، و یعقوب فرمان داد تا دو هزار غلام همه سلاح پوشیدند و بایستادند، هر یک سپهری و شمشیری و عمودی سیمین و زرین به دست. هم از آن سلاح که از خزانه محمدبن طاهر برگرفته بودند به نیشابور، و خود به رسم شاهان بنشست و آن غلامان دو صف پیش او بایستادند. فرمان داد تا مردمان اندر آمدند و پیش او بایستادند. گفت بنشینید. پس حاجب را گفت آن عهد امیرالمؤمنین بیار، تا برایشان برخوانم. حاجب اندر آمد و تیغ برگرفت و بجنانید. آن مردمان بیشتر بیهوش گشتند، گفتند مگر به جانهای ما قصدی دارد. یعقوب گفت تیغ نه از بهر آن آوردم که به جان کسی قصدی دارم. اما شما شکایت کردید که یعقوب عهد امیرالمؤمنین ندارد، خواستم که بدانید که دارم! مردمان باز به جای و خرد باز آمدند باز گفت یعقوب: امیرالمؤمنین را به بغداد نه این تیغ نشاندهست؟ گفتند بلی. گفت مرا بدین جایگاه نیز هم این تیغ نشاندهست. عهد من و آن امیرالمؤمنین یکی است! باز فرمان داد تا هرچه از آن مردمان، از جمله طاهریان بودند، بند کردند، و به کوه اسپهبد فرستاد. دیگران را گفت من داد را برخاسته‌ام بر خلق خدای تبارک و تعالی، و برگرفتن اهل فسق و فساد را، و اگر نه چنین باشمی، ایزد تعالی مرا تاکنون نصرتها ندادی، شما را بر چنین کارها کار نیست، بر طریق باز گردید...<sup>۲</sup>

پس از گرفتن خراسان، یعقوب به گرگان و تبرستان تاخت و از آنجا به خراسان و سیستان بازگشت و دو سال بعد به فارس و خوزستان لشکر کشید، و آن نواحی را نیز از دست عمال خلیفه بیرون کرد به قصد برانداختن خلافت عباسی رو به بغداد نهاد. در این زمان المعتمد علی الله خلیفه بود چون از قصد یعقوب آگاه شد رسولی نزد وی فرستاد و از در استمالت در آمد و پیغام داد که حاضر است او را به بغداد پذیرد و خطبه به نام وی کند. اما همین که یعقوب به سوی بغداد متوجه شد او را لعن کرد و با سپاهی به مقابله وی رفت. یعقوب نیز آماده جنگ شد و با آنکه خلیفه به حيله، جمعی از سران لشکرش را فریفته بود، حمله‌ای مردانه کرد و المعتمد با سپاهیان بغداد از پیش وی بگریخت. پس از این شکست سرداران خلیفه چون دانستند که در جنگ، حریف یعقوب نیستند، آب دجله را در لشکرگاه وی راندند و جمعی از سپاهش را به نامردی هلاک کردند. یعقوب ناچار دست از جنگ کشید و به خوزستان بازگشت، تا سپاه تازه‌ای گرد آورد...»

۱. ظاهراً «باز» دوم زاندهست، و مقصود اینست که مردم، هوش و حواس از دست داده را باز یافتند.

۲. چند مقاله تاریخی و ادبی، پیشین، ص ۱۵۳.

یعقوب کمترین اعتمادی به خلیفه نداشت. او «بسیار گفتی که دولت عباسیان بر غدر و مکر بنا کرده‌اند نبینی که با بوسلمه و بومسلم و آل برامکه و فضل سهل با چندان نیکوئی که ایشان را اندر آن دولت بود چه کردند؟ کسی مباد که بر ایشان اعتماد کند»<sup>۱</sup>

این بود شمه‌یی از مبارزات شجاعانه یعقوب در راه کسب استقلال سیاسی و ادبی ایران. اکنون برگردیم به سیر ادبیات در ایران و نخستین گویندگان این سرزمین.

بعضی نخستین شاعر پارسی‌گوی را ابوحفص سفدی می‌دانند که به قول ابونصر فارابی در ... موسیقی نیز دستی تمام داشته است، این شعر به او منسوب است:

آهوی کوهی در دشت چگونه روزا      چون ندارد یار، بی‌یار چگونه روزا  
دیگر از شعرایی که در نیمه دوم قرن سوم می‌زیسته‌اند، حنظله بادغیسی است که معاصر طاهریان بوده و عوفی این دو بیت را از او ذکر کرده است:

یارم سپند گرچه بر آتش همی‌فکند      از بهر چشم، تا نرسد مرورا گزند  
او را سپند و آتش ناید همی به کار      با روی همچو آتش و با خال چون سپند  
چنانکه قبلاً گفتیم، نظامی عروضی نوشته است که احمد بن عبدالله الخجستانی روزی در بادغیس با شنیدن این دو بیت حنظله بادغیسی، داعیه‌یی در وی پدید آمد و گفت:

مهتری گر به کام شیر دزست      شو خطر کن، ز کام شیر بجوی  
یا بزرگی و عزّ و نعمت و جاه      یا چو مردانت مرگ رویاروی  
بعضی از صاحب‌نظران در نسبت این دو بیت به حنظله، اظهار تردید کرده‌اند و وفات این شاعر در حدود ۲۱۹ یا ۲۲۰ رخ داده است.

محمود وراق هروی، نیز یکی از شعرای عهد طاهریان و صفاریان است و این دو بیت از اوست:

نگارینا به نقد جانّت ندم      گرانی، در بها، ارزانت ندم  
گرفتم به جان، دامان وصلت      نهم جان از کف و دامانت ندم

ابوسلیک گرگانی از شعرای عهد صفاریان است که منوچهری وی را در شمار شعرای خراسان ذکر کرده و از استادی او سخن گفته است، اینک

نمونه از اشعار پندآموز او را می‌آوریم:

خون خود را گر بریزی بر زمین      به که آب روی ریزی بر کنار



بت پرستیدن به از مردم پرست      پند گیر و کار بند و گوش دار<sup>۱</sup>  
 ابوالطیب مصعبی از شعرا و رجال عهد سامانیان است و به طوری که از آثار اندک او  
 بر می آید، با افکار و اندیشه‌های فلسفی و اجتماعی، بیگانه نبوده است؛ وی در یکی از  
 اشعار دلنشین خود به نظام ظالمانه اقتصادی و اجتماعی دوران خود می‌تازد:

جهانا همانا فسوسی و بازی      که برکس نهایی و با کس نسازی  
 ...به ظاهر یکی بیت پر نقش آزر      به باطن چو خوک پلید و گرازی  
 یکی را نعیمی یکی را جحیمی<sup>۲</sup>      یکی را نشیبی یکی را فرازی  
 یکی بوستان پراکنده نعمت      بر این سخت بسته بر آن نیک بازی  
 چرا زیرک‌اند بس تنگ روزی      چرا ابلهان راست بس بی‌نیازی  
 چرا عمر طاووس در آج<sup>۳</sup> کوته      چرا مار و کرکس زید در درازی  
 اگر نه همه کار تو بازگونه<sup>۴</sup>      چرا آنک ناکستر او را نوازی

در منابع تاریخی دلیل قطعی در دست نیست، که در عصر طاهریان توجهی به ادبیات دری شده است یا خیر. درباره طاهریان و سیاست کلی آنان در مورد خلفای بغداد، و تلاش محرمانه سران این سلسله در راه استقلال و آزادی ایران، نظریات مختلفی ابراز شده است؛ بطور کلی طاهریان با مردم به خوبی رفتار می‌کردند و به مسائل عمرانی و آبادانی کشور و سعادت مردم ایران علاقه و دلبستگی داشتند. در نامه‌یی که دوازده قرن پیش طاهر بن حسین سردار مأمون به پسرش عبدالله نوشته، با صراحت وظایف سیاسی و اقتصادی و مسئولیتهای گوناگون او را گوشزد می‌کند، متأسفانه این «سیاستنامه» گرانها و مختصر و پر ارج کمتر مورد توجه رجال سیاسی و شهریاران ایران قرار گرفته است. نمونه‌یی از تعالیم او را نقل می‌کنیم: «...شب و روز در نگرهبانی رعیت بکوش، بر تست که مهر خویش را از بندگان خدا دریغ مداری و در میان آنها به عدل و داد پردازی، در امنیت راهها بکوشی ... بدانکه هرگاه ثروت را در گنجینه‌ها بیندوزند بهره و سود نمی‌بخشد، ولی اگر آنرا در راه صلاح حال رعیت و اعطای حقوق آنان به کار برند و به وسیله آن، بار رنج و مشقت را از دوش خلق بردارند فزونی می‌یابد، و مایه فراوانی نعمت می‌شود... پس باید کار گنجینه‌های تو، پراکندن ثروت در راه آبادانی جهان اسلامی

۱. تاریخ ادبیات در ایران، پیشین، از ص ۱۶۵ تا ۱۸۲.

۲. دوزخ و جهنم

۳. پرنده‌ای از نوع کبک

۴. معکوس

و مسلمانان باشد، زیرا رعیت تنها از این راه به مهر تو دل می‌بندد که به ثروت آنان دست درازی نکنی و ستمگری را فرو گذاری... با اجرای برابری در امر قضا، روزگار رعیت به اصلاح می‌گراید، راهها امن می‌شود و ستمدیده، داد خویش از ستمگر می‌ستاند...»  
 از چند جمله‌یی که از نامه مشروح و پرارزش طاهر به پسرش عبدالله آوردیم، می‌توان تا حدی به سیاست کلی طاهریان در امور اجتماعی و اقتصادی و راه و رسم کشورداری آنان پی برد، قدر مسلم این است که اگر طاهریان، خود در راه پیشرفت فرهنگ و رشد ادبیات پارسی قدمی برنداشته باشند، در مقام مخالفت و کارشکنی نبوده‌اند. متأسفانه آخرین فرمانروای طاهریان (محمد بن طاهر) چنانکه گفتیم از کفایت و کاردانی بی‌بهره بود.

در زمان ایشان شعرای فارسی زبان ظهور کردند، ولی در این مسأله که ظهور آنها در سایه تشویق آل طاهر صورت گرفته است یا محصول علائق و تمایلات مردم فارسی زبان بوده، دلیل قطعی در دست نیست «... ولی به قوی‌ترین حدس در باب «وامق و عذرا»<sup>۱</sup> می‌توان گفت که حکایت مزبور بی‌اساس بوده و محل اعتماد نیست، چه این خانواده از دیرباز به دوستی ایران و اعتقاد به دین زردشت در نزد عرب متهم بوده‌اند.

ابن اثیر در ضمن حوادث سال ۱۹۱ نقل می‌کند، که علی بن عیسی ابن ماهان، حسین بن مصعب پدر طاهر را «مُحَدِّبِیْن مُلْحَد» خواند و به عداوت دین منسوب کرد و همچنین قرائن دیگری بر ایران دوستی طاهریان موجود است، مانند مستقل کردن ایران و قتل امین؛ و اگر به اوضاع سیاسی و اجتماعی خراسان در آن عصر نظر کنیم، تصدیق می‌نمائیم که طاهریان در شرایط و اوضاع و احوال آن روز، به ترویج زبان فارسی و حمایت ایران مجبور بوده‌اند.<sup>۲</sup>

در طی دو قرنی که ما، بعد از ظهور اسلام ادبیات جالب و درخشانی نداشتیم، عامه مردم به فراخور ذوق و استعداد خویش آثار کمابیش منظومی می‌آفریدند، طبری می‌گوید: که چون اسد بن عبدالله حاکم عرب خراسان ناموفق و سرشکسته از جنگ علیه کوهستانیان خطلان بازگشت، مردم بلخ تصنیفی هزل آمیز برضد او ساختند که ما بندی از آن را می‌آوریم:

از خطلان آمدیه - برو تباه آمدیه - ابار باز آمدیه - خشنگ نزار آمدیه

۱. حکایت مزبور مبتنی است بر اینکه به دستور عبدالله بن طاهر، داستان «وامق و عذرا» چون داستانی پارسی بوده است در آب شسته‌اند.

۲. مباحثی از تاریخ ادبیات ایران، پیشین، ص ۳ به بعد، (به اختصار)



این ندیم در کتاب الفهرست می نویسد: «عبداله بن خلید... در خراسان ادب آموزی فرزندان عبدالله بن طاهر را عهد داشت؛ و گویند از مردم ری بود و با بزرگ منشی سخن می گفت و الفاظ را باملاء صحیح ادا می نمود... به طاهر بن حسین و فرزندش عبدالله خدماتی کرده است، روزی بر عبدالله درآمد، و دست او را بوسید عباله به شوخی گفت، سببتهایت دستم را خراشید، فوراً در جواب گفت: خارِ خارپشت پنجه شیر را نیازارد. عبدالله را از این سخن شگفتی دست داد و پاداش خوبی به وی عطا کرد. روزی نزد عبدالله آمد و بار نیافت، گفت:

سانوك هذالباب مادام اُذنه      علی ما اری حتی یخف قلیلا  
اذا لم اجدیوماً الی الاذن سلماً      وجدتُ الی ترک اللقاء سیلا

ترجمه فارسی: من این در را ترك خواهم کرد، مادامی که بار یافتن! چنانکه بینم بر این منوال است تا کمی سبك شود- و اگر روزی راهی برای به دست آوردن اجازه نیافتم، ترك دیدار را بهتر از همه چیز دانم.

این خبر که به گوش عبدالله رسید، منکر آن شده امر کرد، در هر حالی که باشد او را بار دهند<sup>۱</sup>

خاندان طاهری: عبدالله بن طاهر از شعرا و مترسلان بلیغ، و پسر طاهر بن حسین بود و هر يك از افراد این خاندان دارای مجموعه رسائلی هستند. و رساله طاهر بن حسین به مأمون، هنگام فتح بغداد مشهور و بسیار نیکوست. منصور بن طلحه بن طاهر بن حسین، که عبدالله بن طاهر وی را «حکیم خاندان طاهر» می نامید و مورد اعجاب و تقدیرش بود، حکومت مرو و آمل و زم و خوارزم را داشت و در فلسفه، کتابهای مشهوری دارد از جمله آثار او کتاب المونس در موسیقی است و کندی آن را که خواند گفت: به همان گونه که صاحبش آن را نامید. مانوس کننده است...<sup>۲</sup> عبیدالله بن عبدالله بن طاهر از شاعران و مترسلان امراء و رئیس خاندان طاهری و آخرین شخصیت این سلاله بود<sup>۳</sup>

به این ترتیب می بینیم که در طی دو قرنی که ما بعد از اسلام ادبیات منظوم و منثور نداشتیم غالباً توده مردم، از آفرینش آثار ادبی باز نمی ایستادند و به فارسی دری و لهجه های دیگر شعر و تصنیف می گفتند، ولی سیاست حکام ایرانی و طبقات مرفه جامعه جز این بود... «امیران و بزرگان برای حفظ ضیاع و عقار خویش «عرب» شده بودند، هر

۱. این ندیم: الفهرست، ترجمه، م. رضا تجدد، چاپ دوم، ص ۸۵.

۲. همان کتاب، ص ۱۹۲.

۳. همان کتاب، ص ۱۹۳.

کس هر چه را که از آن او بود، حفظ می‌کرد، بزرگان ضیاع و عقار را، و مردم، زبان و فرهنگ خود را.

حتی بنا به مندرجات کتاب مجهول المؤلف تاریخ سیستان کسی که ... شاعران را به سرودن شعر پارسی برانگیخت، خود از میان خلق برخاسته بود، زیرا که ادبیات و زبان تازی برای مردم نا آشنا بود و چون یعقوب به جاه و مقامی رسید، بالطبع مداحان خویش را از مدیحه سرایی به زبانی که معنی آن را نمی‌یافت منع کرد، یعقوب لیث، مردی خود ساخته و مبارز و بنیان‌گذار سلسله صفاریان بود.

با اینحال باید رستاخیز واقعی نظم و نثر و ادب فارسی را از عهد سامانیان شمرد (۳۹۰ - ۲۶۲) در زمان سامانیان، فارسی دری که در حقیقت دنباله زبان پهلوی دوران ساسانیان بود، زبان رسمی دولت و دربار شد و شاعران نامداری چون رودکی و شهید بلخی و دقیقی و ابوشکور بلخی و غیره پیدا شدند؛ حتی به جاست که فردوسی بزرگ را نیز منسوب به آن دوران بدانیم.<sup>۱</sup>

به این ترتیب از آغاز قرن چهارم هجری، زبان فارسی اندک اندک بنا به تمایلات عمومی، زبان تازی را از زندگی ادبی و رسمی و اداری ایران بیرون می‌راند، ارباب ذوق به زبان پارسی به شعر و شاعری می‌پرداختند، ولی خط و الفبای عرب که به مراتب از خط قدیم پارسی میانه (پهلوی) آسانتر بود، برای نوشتن فارسی مورد استفاده قرار گرفت.

نکته‌ای که در تاریخ ادبیات ایران بعد از اسلام باید مورد توجه قرار بگیرد، اینکه لغات و اصطلاحات و اسامی به مرور زمان رو به سادگی و فصاحت و ظرافت می‌رود و زوائد و نارسائیهای خود را از دست می‌دهد و به تعبیر ملك الشعراى بهار «تراش می‌خورد» و کوچک و رسا می‌شود... «...هر زبانی در طول مدت حیات خود، ساده‌تر و آسانتر و به فهم عمومی نزدیکتر می‌شود، همواره بشر میل دارد با زحمت کمتر مطلب خود را ادا کند، به همین علت می‌بینیم هر زبانی با گذشت زمان، آسانتر و صرف و نحوش سهلتر می‌شود، در زبان فارسی امروز نیز همین حال دیده می‌شود - و اگر زبان عربی نیز متکی به کتاب آسمانی و صرف و نحوی به این تفصیل نمی‌بود و پایبندی دینی نیز وجود نداشت، بلا شك همانطور که در لهجه اعراب عراق و سوریه اثر صرف و نحو باقی نمانده است، در زبان علمی نیز آن آثار باقی نمی‌ماند. اگر به عنوان مثال سرگذشت لغت «لهراسب» را، از عهد کهن تا امروز مورد مطالعه قرار دهیم می‌بینیم: در عهد



اوستایی یعنی در دوران باستانی، این لغت «اورونت اسپه» تلفظ می‌شد، پس از قرن‌ها در زبان پهلوی اندکی ساده‌تر شد و «اورهاسب» تلفظ گردید و امروز به حکم ذوق سلیم آنرا به صورت لهراسب در آورده‌اند؛ همچنین لغت زیبا و ساده «هرمز» (به معنی خدا) در قدیم، اوستایی آن «اوهوره مزده» و در زبان پهلوی «اوهورمزد» و در زبان دری «اورمزد» تلفظ می‌شد ولی ما امروز «هرمز» تلفظ می‌کنیم.

در قرون گذشته که مردم در شرایط اجتماعی بردگی و یا فئودالیسم زندگی می‌کردند، مناسبات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بین مناطق مختلف به سهولت صورت نمی‌گرفت، غالباً فارسی زبانان ایران از درک سخن هموطنان خود عاجز بودند، زیرا هر منطقه لهجه و لغات و اصطلاحاتی مخصوص خود داشتند. «مقدسی در کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم. معلومات لطیفی در ضمن توصیف اقلیم خراسان و ماوراءالنهر ذکر کرده، از آن جمله گوید: «زبان نیشابوریان فصیح و مفهوم است، جز این که اوایل کلمات را کسره می‌دهند و «یا بی» می‌افزایند مثال «بیگو» و «بیشو» و نیز «سینی» بدون فایده در (افعال) زیاد می‌کنند، مثل «بخردستی» و «بگفتستی» و بختستی و مانند این، و در زبان ایشان زخاوة و لجاجی است و زبان مردم طوس و نساء بهتر از ایشان است و در زبان مردم سیستان (تکلف) و خصومتی است که از ته سینه برآورده و بلند می‌کنند و زبان مردم «بُست» به از ایشان است... و در زبان بخارانیان که زبانی دری است، رسائل دولتی نگاشته می‌شود و قصه‌ها بدان زبان به حضرت برداشته می‌شود و اشتقاق او از «در» است، یعنی زبانی که در خانه بدان سخن گفته می‌شود.

مطلبی که باید در زبان و ادبیات هر کشوری مورد توجه قرار گیرد  
**آمیزش زبانها**  
 این است که در عالم، هیچ زبانی وجود ندارد که از آمیختگی با السنه دیگر بر کنار بماند، زیرا به حکم احتیاج و در نتیجه آمد و رفت‌های سیاسی و تجارت و بازرگانی و خواندن کتب و آثار و روایات، ملت‌های گوناگون لغاتی از هم به عاریت می‌گیرند. گاهی لغتهایی که از همسایگان می‌گیرند به همان معنی اصلی به کار می‌برند و گاهی معنا و مفهوم آن را به کلی تغییر می‌دهند، مثلاً اعراب لغت «چنگ» فارسی را گرفته و آنرا تصحیف کرده و «شنج» ساخته‌اند.

آمیزش السنه و پذیرش لغات از دیگر زبانها، برومندی کلام و وسعت فکر و توانایی گوینده را زیاد می‌کند، چنانکه می‌بینیم زبان دری از امتزاج با تازی نقصان نیافته و شعر فارسی از برکت آشنایی با زبان عرب کاملتر و عالیتر و لطیفتر شده است. از قرن چهارم

هجری به بعد، نویسندگان پارسی، حتی الامکان از استعمال لغات عربی خودداری می‌کردند و مطلب را به سادگی بیان می‌کردند، ولی از قرن هفتم و هشتم هجری در اثر هجوم قبایل ترک و توجه زمامداران به سیاست بغداد، نویسندگان، محو زبان عرب شدند و به قول استاد بهار «به جای آنکه به وام بستانند و به قدر احتیاج خرج کنند و با آن مثل ملك شخصی معامله کنند، مثل خوان یغما غارت کردند و هر کس تعجیل داشت که پیش از رفیقش برگیرد و سپس آن لغات را مانند تاج مُرّص یا قلاده زرین آویزه سر و گردن نظم و نثر فارسی ساختند و هفت اندام کلام به زیورهای بیگانه چنان آراستند، که اثری از خود اندام بجا نماند و صرف و نحو فارسی را پیرو لغات و ترکیبات عربی کردند و قواعد عربی را در زبان فارسی به کار بستند تا کار به جایی رسید که کلمات فارسی را با روابط و حروف جزء اسماء اشاره تازی، و افعال را به صیغه‌های اصلی عربی وارد کلام ساختند و قواعد اعراب و تذکیر و تأنیث و صفت و موصوف را مانند صرف و نحو عربی متابعت کردند، تا از این میانه: «تلگرافخانه مبارکه» و «همشیره» و «خبرواصله» و «نامه‌آورده» به کار بردند و گاه به جای عبارت ساده «نابود شد» جمله عربی «کان لم یکن» را استعمال کردند... چند سال پیش همین معامله را هموطنان عزیز در ادخال زبان فرانسه و آمیزش آن زبان با زبان شیرین فارسی آغاز کردند، ولی دیری نگذشت که در نتیجه اعتراض صاحب نظران در روزنامه‌ها و مجلات، مردم به خود آمدند و دولت وقت در اصلاح امر سبقت جست و به این روش نامطلوب و ضد ملی پایان داده شد.<sup>۱</sup>

مقدمات رشد و تکامل اسناد و مدارک تاریخی نشان می‌دهد که طاهریان و صفاریان با ادبیات دری استقلال و آزادی ایران و احیاء زبان فارسی باطناً موافقت داشته‌اند، ولی رشد و تکامل ادبیات فارسی از دوره سامانیان آغاز گردید و در دوره غزنویان و سلجوقیان و خوارزمشاهیان همچنان این سیر تکاملی کمابیش ادامه یافته است اکنون بینیم ادب چیست؟ و چه دانشهایی را در بر می‌گیرد:

بطور کلی، کلمه «ادب» در بین عامه مردم، دارای معانی گوناگونی است، که از آن جمله: فرهنگ، دانش، هنر، حُسن معاشرت، حُسن محضر، آزر، حرمت، پاس، تادیب و تنبیه را می‌توان نام برد.

اما در قلمرو «ادبیات» ادب شامل دانشهایی چون لغت، صرف، نحو، معانی، بیان، بدیع، عروض، قافیه، قوانین خط، قوانین قرائت و جز اینها می‌باشد؛ و بعضی



صاحب‌نظران آن را شامل: اشتقاق، قَرَضُ الشَّعْر، انشاء و تاریخ هم دانسته‌اند. به طور کلی، سخن‌سنجی و آشنایی به احوال نظم و نثر و باز شناختن و تشخیص درست از نادرست و خوب از بد و سره از ناسره و فن بیان افکار و عواطف انسانی در قالب عبارات موزون، با علم ادب و ادبیات رابطهٔ ناگسستی دارد.

مقام و ارزش اهل قلم و دبیران  
 نظامی عروضی در چهار مقاله می‌نویسد: «پیش از این در میان ملوک عصر ... رسمی بوده است که مفاخرت و مبارزت به عدل و فضل کردند و هر رسولی که فرستادی از حکم و رموز و لغز مسائل با او همراه کردند... دبیر عاقل و فاضل، مهین جمالی است از تجمل پادشاه و بهین رفعتی است از ترفع پادشاهی...»

دبیرخانهٔ دول اسلامی نیز، مانند صدارت عظمی، تقلید کاملی از روش سیاسی و اداری ساسانیان است و وصفی که نظامی عروضی، در قرن ششم هجری دوازدهم میلادی) از دبیرخانهٔ عهد خود می‌کند، به طور کلی با تکالیف و وظایف دبیران زمان ساسانیان مطابقت دارد: «...زبردست‌ترین منشیان و بهترین خطاطان در دربار استخدام می‌شدند، و سایرین را به حکام ولایات می‌سپردند. پس دبیران، سیاستمداران حقیقی به شمار می‌رفتند، همه قسم اسناد را تنظیم می‌کردند و ترتیب می‌دادند و مکاتبات دولت را در دست می‌گرفتند، فرمانهای سلطنتی را انشاء و ثبت می‌کردند و جزء جمع هزینه‌ها را مرتب می‌نمودند و محاسبات دولت را اداره می‌کردند.

در مکاتبه با دشمنان و معارضان پادشاه، بایستی به مقتضای مقام، گاهی مُلایم و مسالمت‌آمیز چیز بنویسند و زمانی به تهدید و تخويف بپردازند، اما اگر در مصافی خصم برتری می‌یافت، حیات دبیران بر باد می‌رفت...<sup>۱</sup>»

فردوسی نیز در شاهنامه به مقام و موقعیت ممتاز دبیران و اهل قلم در دربار پادشاهان ساسانی اشاره می‌کند:

بلاغت نگه داشتندی و خط	کسی کو بدی چیره بر يك نقط
کسی را که کمتر بدی خط و ویر	نرفتی به درگاه شاه اردشیر
سوی کار داران شدندی به کار	قلمزن بماندی بر شهریار
بیتائیده بُد شهریار اردشیر	چو دیدی به درگاه «مرد دبیر»
نویسنده گفتی که گنج آکنده	هم از رای او رنج بپراکنده

۱. بونیمکن: تاریخ دیپلماسی، ترجمه دکتر محمدعلی حکمت (استاد سابق دانشگاه)، (قبل از انتشار).

بدو باشد آباد شهر و سپاه  
دبیران که پیوند جان مند  
همان زیردستان فریادخواه  
همه پادشا بر جهان مند

«رئیس طبقه دبیران دبیرد یا «دبیرم هست» نامیده می شد و گاهی نام او در زمره مقربان پادشاه ذکر می شده و پادشاه احیاناً مامورتهای سیاسی هم به او محول می کرده است.» در جریان مامورتهای سیاسی چه قبل و چه بعد از نهضت اسلامی غیر از دبیران، سخنگویان و مامورین سیاسی «سفرا» مقام و موقعیت ممتازی داشتند، و طرز گفتگو و محاوره آنان در پیشرفت یا عدم موفقیت زمامداران نقش مهمی ایفا می کرد، به همین مناسبت در تاریخ ادبی و اجتماعی جهان اسلامی برای «دبیران» و «سخنگویان» مقام و ارزش فراوان قائل شده اند.

به نظر نظامی عروضی: «دبیر، باید کریم الاصل، شریف العرض، دقیق النظر، عمیق الفکر، ثابت الرأی باشد، و از ادب و ثمرات آن قسم اکبر و عظماً و فرّ نصیب او رسیده باشد، و از قیاسات منطقی بعید و بیگانه نباشد، و مراتب ابناء زمانه شناسد و مقادیر اهل روزگار داند و به حطام دنیوی و مزخرفات آن مشغول نباشد... و عرض مخدوم را محفوظ دارد و در اثناء کتابت و مساق ترسل بر ارباب حرمت و اصحاب حشمت نستیزد و اگرچه میان مخدوم و مخاطب او مخاصمت باشد، او قلم نگاه دارد... الا بدان کسی که تجاوز حد کرده باشد... به هر کس آن نویسد که اصل و نسب و ملک و ولایت و لشکر و خزینه او بر آن دلیل باشد... و در سیاق سخن آن طریق گیرد که الفاظ متابع معانی آید و سخن کوتاه گردد که فصحاء عرب گفته اند: «خیر الکلام ماقلّ و ذلّ...» اما سخن دبیر بدین درجه نرسد تا از هر علم بهره ای ندارد و از هر استاد نکته ای یاد نگیرد و از هر حکیم لطیفه ای نشنود و از هر ادیب طرفه ای اقتباس نکند...»<sup>۱</sup>

خصوصیات علمی  
و اخلاقی يك دبیر

سپس نظامی عروضی برای توضیح و بیان منظور خود می نویسد: «در دوره ای که اسکافی مقام دبیری داشت، ماکان کاکوی، راه عصیان پیش گرفت. نوح بن منصور، تاش را با عده ای سپاهی به جنگ او فرستاد، در این جنگ، ماکان کشته شد. تاش به اسکافی گفت: کیوتر بیاید فرستاد، بر مقدمه، تا از پی آن مُسرع<sup>۱</sup> فرستاده شود. اما جمله وقایع را



به يك نکته باز باید آورد... اسکافی دو انگشت کاغذ بر گرفت و بنوشت: اما ماکان فصار کَاسْمُهُ وَالسَّلَام... ماکان چون نام خویش شد، (یعنی نیست و نابود گردید). چون این کیبوتر به امیر نوح بن منصور رسید، از این فتح چندان تعجب نکرد، که از این لفظ...»

نظامی عروضی، ضمن حکایتی دیگر می نویسد: گورخان پس از تسخیر ماوراءالنهر، بخارا را به «امتگین» بداد و به او تاکید کرد که در حل و عقد امور موافقت امام بخارا «احمد بن عبدالعزیز» را جلب کند. پس از چندی به او خبر دادند که امتگین، ظلم و ستم می کند و به امام بخارا توجهی ندارد. گورخان، پس از وقوف بر این معنی خطاب به او نوشت: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، امتگین بداند که میان ما اگرچه مسافت دور است، رضا و سَخَطٌ<sup>۱</sup> ما بدو نزدیک است، امتگین آن کند که احمد فرماید، و احمد آن فرماید که محمد (ص) فرموده است، والسلام...»

عنصرالمعالی، در باب سی و نهم قابوسنامه از علوم و دانشهای مورد نیاز دبیران و رموز و دقایقی که باید رعایت کنند سخن می گوید: «اگر دبیر باشی، باید که بر سخن قادر باشی و خط نیکو داری و تجاوز کردن در عبارت به عادت نداری و بسیار نوشتن، عادت کن تا ماهر شوی... و نامه خویش را به استعارات و امثال و آیتهای قرآن و اخبار نبوی آراسته دار... اما هر سخن گویی، عالی و مُستعار شیرین و مختصر گوی. و کاتب باید دراک بوده، اسرار کاتبی معلوم دارد و سخنان مرموز را دریابد.. و دیگر شرط کاتبی آنست که مادام مجاور حضرت باشی... تیزفهم، یادگیر، نافراموشکار و مُتَفَحِّصٌ باش... و بر حال همه اهل ایوان واقف باش و از معاملات همه عاملان آگاه باشی تجسس کن... به ظاهر تَفْحُصٌ شغل وزیری مکن، ولی به باطن از همه کارها آگاه باش... که این همه در کاتبان هنر است. و بهترین هنری کاتبی را به زبان نگاهداشتن است و خداوند خویش را از همه شغلها آگاه کردن و فضول نابودن...»

کارمندان دبیرخانه در دبیرخانه سلاطین نامدار، غیر از تعدادی دبیر و منشی و دوات دار و مسئول خزانه حُجَّت، و دیوان بان، چند تن مترجم که به زبانهای ملل تابع و همجوار آشنایی داشتند، نیز مشغول کار بودند.

نامه هایی که سلطان به امراء و حکام می نوشت. ابتدا نسخه می کردند و نزد پادشاه می بردند، پس از حك و اصلاح «بیاض» می کردند. پس از توقیع و امضای سلطان، به

وسيلةٔ رکابداران با اسبی مجهز برای شخص مورد نظر می فرستادند. بیهقی از قول امیر می نویسد: «آن نامه را که فرمودیم، نسخت باید کرد و بیاض نباید کرد تا فردا در نسخت تأمل کنیم و با خواجه نیز در آن باب، رای زنیم...»

نمونه‌ای از هنرهای دبیران رسائل: در حکایتی که در صحت و سُقم آن تردید است، چنین آمده که سلطان محمود، نامه‌ای به خلیفه می نویسد و از او منشور فرمانروایی ماوراءالنهر را مطالبه می کند. ولی خلیفه از قبول آن درخواست سر باز می زند و می گوید که اگر تو بدون فرمان من حمله بر ایشان بری، «من همه عالم را بر تو بشورانم» محمود از این سخن برآشفته می شود و خطاب به رسول خلیفه می گوید: «من از ابومسلم کمترم؟ مرا این شغل خود با تو افتادست، اینک آدمم با هزار پیل تا درالخلافة را به پای پیلان ویران کنم و خاک دارالخلافة را بر پشت پیلان به غزنی آرم و تهدیدی عظیم نمود» پس از چندی رسول خلیفه بیامد و نامه با قطع منصورى نوشته و پیچیده مهر کرده پیش سلطان محمود نهاد و گفت: «این جواب نامهٔ توست» بونصر مُشکان که عمید رسایل بود، دست دراز کرد و نامه را بگشاد. اول نامه نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحيم و بعد از فاصله‌ی «الم» و آخر نوشته بود: «الحمد لله والصلوة على نبيه محمد وآله اجمعين» و دیگر هیچ نوشته بود.

منشیان و کاتبان محتشم از درك مقصود عاجز ماندند. سرانجام، جوانی به نام خواجه ابوبکر قهستانی که «هنوز درجهٔ نشستن نداشت.» زبان به سخن گشود و گفت: خداوند «یعنی محمود» خلیفه را تهدید کرده بود که خاک دارالخلافة را بر پشت پیلان به غزنی آرم، در جواب سلطان به آیه‌ای از سورهٔ الفیل: «الْم تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِاصْحَابِ الْفِيلِ» استاد جسته. محمود از این سخن متأثر شد و از خلیفه عذرها خواست و ابوبکر قهستانی را از برکت این نکته سنجی بناوخت، «خلعتی گرانبایه فرمود و او را فرمود تا در میان ندیمان بنشیند و قاعدهٔ درجتش بیفزود. بدین يك سخن درجهٔ بزرگ یافت.»

گفتار دانشمندان در پیرامون مقام و ارزش سخن: شخصیت و ارزش انسانی هنگام سخن گفتن آشکار می شود:

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

در حدیث آمده است: «المراءُ مخبوءةٌ تحتِ لسانِهِ. علی (ع) فرمود: تَكَلَّمُوا فَعَرَفُوا فَإِنَّ المراءِ مَخْبِئَةٌ وَتَحْتَ لِسانِهِ: سخن گویند تا بشناسند که شخصیت آدمی هنگام سخن گفتن آشکار شود.



مولوی گوید:

گفت پیغامبر بتعمیر کسان - مرءٌ مخفی لدی طی اللسان

و در آداب سخن گفته‌اند: اول سلام، آنگاه سُخْن - السَّلام قَبْلَ الکلام و در اداء سخن دقت فراوان باید کرد تا تناقض و تعارضی در گفتار مسموع نیفتد که گفته‌اند: که قاضی از پس اقرار نشنود انکار.

راجع به ارزش و مقام سخن بزرگان علم و ادب سخنهای جالب و حکمت آمیز گفته‌اند. از جمله فردوسی فرماید:

سخن تا نگویی توانیش گفت      ولی گفته را باز نتوان نهفت  
سخن تا نگویی بود زیر پای      چو گفتی ورا بر سر تُست جای

\*

سخن همچو مرغیست کش دام «کام»      نشیند به هر جا چو بجهد ز دام  
(گرشاسبنامه اسدی)<sup>۱</sup>

و مولوی در قصه بازرگان و طوطی، به مقام «سخن» اشاره می‌کند:

من پشیمان گشتم این گفتن چه بود      لیک چون گفتم پشیمانی چه سود  
نکتهٔ کان جست ناگه از زبان      همچو تیری دان که آن جست از کمان  
وانگردد از ره آن تیر ای پسر      بند باید کرد سیلی را ز سر  
چون گذشت از سر جهانی را گرفت      گر جهان ویران کند نبود شگفت

\*

ای زبان هم آتش و هم خرمنی      چند این آتش درین خرمن زنی  
در نهان، جان از تو افغان می‌کند      گرچه هرچه گویش آن می‌کند  
ای زبان هم گنج بی‌پایان تویی      ای زبان هم رنج بی‌درمان تویی  
هم صفیّر خدعهٔ مرغان تویی      هم انیس وحشت هجران تویی  
چند امانم می‌دهی ای بی‌امان      ای تو زه کرده به کین من کمان

برتری قلم بر شمشیر: دبیران در دوران بعد از اسلام مخصوصاً در دربار سلاطین و خلفا و فرمانروایان مقام و موقعیت حساسی داشتند، تا آنجا که عوفی می‌نویسد: «هیچ صناعتی از حرفت دبیری شریفتر نیست، که دبیران محرم اسرار ملوک و ناظم امور دولتها باشند. و آنک بنوک اقلام خود کفایت<sup>۱</sup> کنند، به حد حسام<sup>۲</sup> مکفی نشود...»

سپس عوفی راجع به صناعت دبیری و نقش سیاسی کاتبان و نویسندگان حکایات و مطالب جالبی می‌نویسد، که مطالعه آن برای اهل ادب و مُترسلان و منشیان خالی از فایده نیست.

در میان نویسندگان غرب، لئون تالستوی، شرح جالب و دلکشی در پیرامون مسئولیت خطیر اهل قلم نوشته است که شمه‌یی از آن را نقل می‌کنیم:

«... تالستوی معتقد است که نویسنده یا هنرمند باید تنها به وظیفه يك هنرمند نوشتن آن موضوعی بپردازد که از صمیم قلب آن را دوست دارد و به صحت آن ایمان دارد و قادر نیست درباره آن سکوت کند... هر اثر برجسته و گرانبها باید اعماق روح نویسنده را منعکس نماید... هر بار قلم را در مرکب فرو می‌برد، قطعه‌ای از گوشت خود را در آن جا گذارد. تالستوی در نامه مشهوری که در سال ۱۸۸۹ به یکی از نویسندگان نوشته درباره فضایل اخلاقی و خصال روحی يك هنرمند کامل، چنین معتقد است: «هنرمند باید آنچه را که از آن تمام بشریت است، ولی هنر و بشریت بر آن وقوف ندارد، بداند هنرمند باید برای این منظور به عالیترین مرحله تربیت و تکامل فرهنگی عصر خود رسیده باشد و از همه مهمتر در چهارچوب زندگی فردی و خودپسندانه محصور و مقید نباشد و زندگی خود را جزئی از زندگی عمومی بشریت به شمار آورد: هنرمند باید در فن خود استاد باشد و برای رسیدن به این مرتبت و مقام با مجاهدت بسیار بکوشد و پیوسته کردار و گفتار خود را در پیشگاه سنجش و انتقاد عرضه کند. به علاوه همیشه در نوشته‌های خود جانب صداقت و عدالت را رعایت نماید.»

اکنون که از بحث کلی در پیرامون مقام و ارزش «سخن» فارغ شدیم، نظر به ارتباط ناگسستی که بین ادبیات فارسی و عربی موجود است قبل از بیان و توصیف رشد ادبیات فارسی با رعایت کمال اختصار اشاره‌یی بر خطبا و گویندگان نامدار جهان اسلامی می‌کنیم، که بعضی از آنها ایرانی و در احیاء زبان و ادبیات فصیح عربی سهمی بسزا داشته‌اند. و گهگاه ادبا و مُترسلان ایرانی در نوشته‌ها و مکاتبات سیاسی و ادبی به آثار منظوم و منشور آنان استاد جسته‌اند.



# خطبا و گویندگان و نویسندگان بلیغی

## که در جهان اسلامی شهرت دارند

[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)

ابن ندیم در الفهرست در شمار خطبای نامدار، امیرالمؤمنین علی (ع)، طلحة بن عبدالله، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب و ۱۷ تن دیگر را ذکر می کند. در شمار بلیغان نامدار از ابومروان غیلان، سالم کاتب، هشام بن عبدالملك، عبدالحمید بن یحیی و خالد بن ربیعہ سوقی و ۵۰ تن دیگر نام می برد و معتقد است که بلیغ تر از همه مردم ده نفرند: عبدالله بن مقفع، عماره بن حمزه (جبل بن یزید) حجر بن محمد، محمد بن عجر، انس بن ابوشیخ (که احمد بن یوسف کاتب، بر او تکیه داشت)، سالم، مسعد، هریر، عبدالجبار بن عدی، احمد بن یوسف.

و در پایان این بحث ابن ندیم می نویسد: بهترین کتابها نزد همه عبارتند از: عهد اردشیر، کليلة دمنه، رساله عماره بن حمزه، یتیمه ابن مقفع رساله الخمیس احمد بن یوسف کاتب. در میان محققان و پژوهندگان عالم اسلام مرزبانی (ابوعبدالله) که نژادش خراسانی و ایرانی است، بیش از دیگر دانشمندان کتب و آثار سودمند از خود به یادگار گذاشته است و این کتابها از اوست:

۱- کتاب المؤتق: در اخبار شاعران مشهور دوره جاهلیت که چنین شروع شده: امرؤالقیس و طبقه او و مخضر میان (یعنی شعرابی که نیمی از عمرشان در جاهلیت و نیم دیگر در اسلام سپری شده است) و اسلامیانی که دنبال آنان آمدند، در هر طبقه که بودند و جریر و فرزدق و هم ردیفان آنها را در صدر اسلامیان قرار داده و بهترین آثار آنان را تا آغاز عهد عباسیان شرح داده است. و شماره اوراق آن بیش از پنجهزار ورق است.

۲- کتاب المستتیر: در اخبار شاعران مشهوری که پیدا شدند و شعر زیادی داشتند با منتخباتی از اشعارشان، به ترتیب نسب و زمان آنان و اولشان بشارین برد و آخرشان (ابوالعباس عبدالله) بن معتز بود... شماره اوراق این کتاب، ۶ هزار ورق، به خط مرزبانی در ۶ جلد سلیمانی است.

۳- الکتاب المفید: دارای چندین فصل است. فصل اول، مشتمل بر اخبار شاعرانی